



سحر کاروان

مترجم و منتقد

نگاهی به «الیزابت فینچ، اثر جولین بارنز

عشق افلاطونی

نگاه

نگاهی به «الیزابت فینچ، اثر جولین بارنز

عشق افلاطونی

جولین بارنز در جایزه بوکر سال ۲۰۱۱ برای شاهکارش «درک یک پایان» در یادداشتی فراموش نشدنی نوشت: «تاریخ همان یقینی است که از تلاقی ضعف حافظه و کمبود مستندات، ایجاد می‌شود.» رمان اخیر او «الیزابت فینچ» (ترجمه فارسی: علی کهریایی، نشر نو) پژوهشی دو جانبه از تاریخ فردی و باستانی است و این پرسش را مطرح می‌کند «چرا باید از حافظه جمعی خود- که آن را تاریخ می‌نامیم- انتظار داشته باشیم تا کمتر از حافظه فردیمان دچار خطا شود؟» شخصیت عنوان رمان بارنز، یک پروفیسور است؛ پرفیسوری که مدام به شاگردان بزرگسال خود یادآوری می‌کند تاریخ «برای زمانی دور است، ساکن و در اغما نیست، در عوض، فعال، پر جوش و خروش و گهگاه آتش فشانی است؛ آنجاست و منتظر است تا دوربین باتلسکوپی برداریم و به آن بنگریم.» این رمان ادای احترام به پرفیسوری است که او را به اختصار الف. ف. می‌نامند. این استاد، تاثیر بسیاری بر شمار زیادی از شاگردانش از جمله زوی داستان «نیل» می‌گذارد. نیل، همان طور که اولین نفر خودش اقرار می‌کند، شخصیتی منفعل دارد. اما مشکل بزرگ‌تر این است که در دل این ادای احترام، تحقیق کلاسی که دهه‌ها عقب افتاده، قرار دارد. کلاسی که نیل سی ساله سردرگم پس از شکست در زندگی مشترک و شغل بازرگاری، در آن شرکت کرده بود. نام این کلاس «فرهنگ و تمدن» بود، و موضوع تحقیق کلاس عقب افتاده نیل، بحثی طولانی در مورد ژولیان مرتد یا به اصطلاح آخرین پادشاه می‌دین بود. این پادشاه یکی از قهرمانان الیزابت فینچ محسوب می‌شد. به رغم اینکه نیل نتوانست تحقیق کلاسی خود را به موقع ارائه دهد، اما تقدیر مجذوب پروفیسور الف. ف. شده بود که نزدیک به بیست سال هر چند ماه یک بار ناهار را با او صرف می‌کرد. نیل پس از مرگ الیزابت در تکریم می‌نویسد: «حضور او و الگوئی چون او ذهنیت من را تغییر داد، و پیشرفت چشمگیری در درک از جهان ایجاد کرد.» در میان دیگر چیزها، این رمان در مورد قدرت تاثیر و تعلق خاطر است. همچنین به طور گسترده در مورد مسیریاری اشتباه است- مسیره‌های اشتباه در زندگی نیل، در نظریه نه چندان فروتنانه الف. ف. در تمدن جهانی

پس از مرگ ژولیان در سال ۴۳۲ پس از میلاد با پیروزی مسیحیت بر آداب نوی افلاطونی. بیست و پنجمین اثر بارنز درون مایه‌ای همچون اکثر آثار او را به نمایش می‌گذارد؛ دشواری در تعیین زندگی شخص دیگر، چه کسی که او را می‌شناختید و دوست داشتید و چه کسی که قرن‌ها پیش از شما می‌زیست. نوشتن زندگی نامه کار سختی است، بارنز در رمان «الیزابت فینچ» این مطلب را از زبان نیل به ما یادآوری می‌کند: «گاهی اوقات تعجب می‌کنم زندگی نامه نویسان چطور این کار را انجام می‌دهند: آنها از همه آن جزئیات، تناقضات و شواهد گم شده یک زندگی بویا، درخشان و منسجم می‌سازند.» کتاب مرد تکت قرمز، از آثار بارنز است و او آن را بر اساس واقعیت نگاشته است. این کتاب در مورد نقاشی چهره یک ارتشک زان در عصر طلایی غرب است که توسط جان سینگر سارجنت، نقاش آمریکایی، به تصویر کشیده شده. او اینگونه بیان می‌کند: «زندگی نامه مجموعه‌ای از حفره‌هاست که با ریسمانی به یکدیگر گره خورده‌اند.» خوانندگانی که از جذابیت‌های بسیار زیاد آثار دیگر بارنز لذت برده‌اند- جذابیت‌هایی همچون دانش هوانوردی قرن نوزدهم در کتاب «مقاطع زندگی»، تعقق اور فرار از نشیب‌های عشق و فقدان- ممکن است مطالعه رمان «الیزابت فینچ» را با اشتیاق شروع کنند، مطالعه در مورد ژولیان مرتد و نظریه‌های بحث برانگیز الف. ف. در مورد نقش ژولیان در مسیر تمدن به سوی خداگرایی، تحقیق کلاسی نیل بر تغییر نگرش نسبت به جولین در طول قرن‌ها متمرکز است، و آن را در مثالی زیبا به گام برداشتن در صحنه‌ای با نوفاکان‌های رنگارنگ» تشبیه می‌کند. خوشبختانه، تصویر شخصیت عنوان بسیار جذاب‌تر است. الیزابت فینچ تا حدودی بر اساس شخصیت دوست بارنز، آنتیا بروکنر (نویسنده برنده بوکر برای رمان «هتل دولاک») پایه‌گذاری شده است. بر اساس تمام نقل قول‌هایی که کلمه به کلمه از سوگ نامه بارنز در مورد بروکنر، این نویسنده و تاریخ‌نگار هنر در سال ۲۰۱۶، برداشته شده، «الیزابت فینچ» بود، ستایش زنی است که «سنتی اما فراتر از زمان» بود، منزوی بود، اما تنها نبود. همچون بروکنر، الف. ف. در نثر نوشتاری تقریباً بدون شکاف محسوس میان مغز و زبان، متوازن، ظریف، هشدار دهنده و کامل» صحبت می‌کند. واژه پردازی او بسیار رسمی و مطابق دستور زبان بود «تقریباً می‌توانستید علامت‌های نگارشی همچون ویرگول، نقطه ویرگول و نقطه را بشنوید.» مانند موریل اسپارکس و اوشیزه جین برودی، الف. ف. به عنوان شخصیتی مسلط و قلمی برای نظرات کنایه آمیز عمل می‌کند. او شاگردانش را متقاعد می‌سازد تا به توصیفاتی که کمتر از سه ویژگی ارائه می‌دهند، اعتماد نکنند، «مراقب آنچه بیشتر مردم از زویش را دارند، باشند.» او علاقه مند است تا با طرح پرسش‌های بزرگ شاگردانش را به چالش بکشد، پرسش‌هایی همچون «آیا تمدن پیشرفت می‌کند؟» نیل در این باره می‌نویسد: «او صرفاً با یک حست، ما را مجبور کرد تا مرکز جاذبه را در درون خود جست‌وجو کرده و آن را بیابیم.» نیل اضافه می‌کند «زمانی که با ظرافت ما را به دوری از بدیهیات هدایت می‌کرد، اصلاح‌کننده بود، اما تحقیر نمی‌کرد.» نیل همچنین قدرت تحمل شخصی الف. ف. را هنگام مواجهه با بیماری یا شرمساری در مقابل دیگران، ستایش می‌کند. او الیزابت را به عنوان «نقطه‌ای ساکن و درخشان در زندگی خود» می‌نامد. باین حال، با وجود الگوی والایی چون الیزابت، نیل اقرار می‌کند: «من به هادام، و یک نمودار قابل پیش بینی از انتظارات و ناامیدی‌های مکرر.»

چهارشنبه

۱۴۰۳ . ۰۵ . ۳۱

۱۶ صفر ۱۴۴۶ / ۲۱ آگوست ۲۰۲۴

سال هفتم

شماره ۱۹۰۵

armanmeli.ir

آرمان ملی

ادبیات

۷

و «چیزهای تیز» اشاره کنم که سال‌هاست شاهد فعالیتش به شکل قبل نیستیم. در دنیای کتاب‌ها، باید نوشت و به کمک کلمه‌ها ماند.

هارلن کوبن خالق و تهیه‌کننده اجرایی چندین درام تلویزیونی تئلفیکس است که البته باید تهیه‌کنندگی اجرایی آثار دیگری در بخش سریال و مینی سریال را به این لیست اضافه کرد. از این حیث، ماجراهای تریلری و هیجان‌انگیز آثار کوبن تا چه اندازه از آشنایی او با فضای آثار سینمایی نشأت می‌گیرد؟ کوبن پیش از هر چیزی رمان نویس است و به تدریج در جریان واگذاری اقتباس سینمایی و تلویزیونی کتاب‌هایش، وارد دنیای تهیه‌کنندگی شد. قطعاً فعالیت در دو حوزه، روی کیفیت داستان‌های او اثرگذار بوده است. کوبن قصه‌هایی را از دنیای واقعی می‌گیرد و روی کاغذ می‌آورد که زنده و قابل لمس بودنشان برای رسانه‌های بصری جذاب است. از سوی هم آشنایی با فضای سینما و تلویزیون باعث شده در خلق صحنه‌های اکشن و پرهیجان یا دلپره‌آور موفق‌تر عمل کند؛ طوری که حین خواندن، تک‌تک جزئیات صحنه جلوی چشم مخاطب نقش می‌بندند.

در دهه‌های گذشته شاهد آن هستیم که آثار بسیاری در ژانرهای معمایی، رازآلود، وحشت، هیجان‌انگیز، جنایی و فانتزی از ادبیات آمریکا و اروپا مورد اقتباس سینمایی و تلویزیونی قرار گرفته‌اند. به البته هرساله بر تعداد آنها افزوده می‌شود. به نظر شما این داستان است که به سمت سینما می‌رود یا سینما به سمت داستان؟

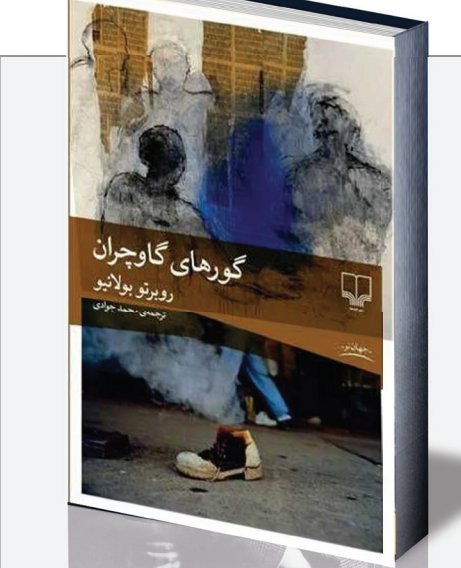
به نظر من، این سینماست که به سمت داستان می‌رود و به طوری که اتفاق بسیار خوبی محسوب می‌شود و روی علاقه و توجه مردم به کتاب و کتاب‌خوانی تأثیرگذار است. به علاوه موجب ترغیب جایگاه نویسندگی می‌شود. تقویت پیوند میان سینما و ادبیات معاصر می‌تواند سبب شود کتاب‌ها بیشتر دیده و خوانده شوند و نویسنده‌های توانمند بدون دغدغه‌های مالی، تمام وقت مشغول خلق داستان‌های قوی شوند. امیدوارم این اتفاق در ایران هم بیشتر بیفتد؛ البته با رعایت حقوق صاحبان آثار و اصول اقتباس، تا به سمت توازن میان ادبیات و سینما برویم. در غیر این صورت و با حذف نویسنده، زور سینما بیشتر خواهد شد و از یکی از نتایج اقتباس‌ها که پرورش فرهنگ کتاب‌خوانی است، بهره‌ای نخواهیم برد.

چه ویژگی‌هایی قابلیت اقتباس شدن را به آثار ادبی می‌دهد؟

قطعاً یک داستان باید پر مخاطب و پرفروش باشد تا توجه سرمایه‌گذاران را برای اقتباس جلب کند. از طرفی ساختار و نحوه روایت آن باید به شکلی باشد که در روند تبدیل به فیلم‌نامه چالش برانگیز نباشد. معمولاً در اقتباس‌ها، در جزئیات و برخی بخش‌های داستان دست‌کاری‌هایی انجام می‌شود تا فیلم، کمی صد درصد کتاب نباشد و فضایی برای خلاقیت و آوری و غافلگیری مخاطب وجود داشته باشد. باین حال کلیات، شخصیت‌های مهم و روح داستان حفظ می‌شوند. در هر ژانر، ویژگی‌های خاصی آثار را مناسب اقتباس می‌کنند. مثلاً در ژانر جنایی و معمایی، داستان باید پیچ‌وخم داشته باشد و به جای خودگویی‌های درونی، پراز دیالوگ‌های پخته و اثرگذار باشد.

به نظر می‌رسد هیچ محدودیتی برای سینمای غرب وجود ندارد. این مسأله چه تأثیری بر داستان‌های معمایی، هیجان‌انگیز، وحشت و فانتزی داشته است؟

شاید جنبه مثبت این مسأله این باشد که پلی میان دنیای داستان‌های مکتوب و آثار سمعی و بصری زده شده است. برای بسیاری از مخاطبان نیز این جریان مطلوب است، زیرا کتاب‌خوان‌های زیادی دوست دارند پس از مطالعه و تصویرسازی‌های شخصی خود از داستان، آن را روی پرده سینما یا در صفحه‌ی تلویزیون ببینند. برای نویسندگان هم چه از نظر حرفه‌ای و چه از نظر مالی، اتفاق خوبی است و اخبار اقتباس از کتاب‌هایشان، برگ جدیدی از موفقیتشان تلقی می‌شود، اما جنبه منفی نبود محدودیت در این حوزه در غرب را می‌توان افراط دانست. هستند نویسندگانی که پیشاپیش با هدف تبدیل کتابشان به فیلم و ساختار و قالب اثرشان به سمت فیلم‌نامه‌نویسی می‌رود تا زمان نویسی. از سویی نیز شاهد ساخت فیلم‌های تجاری هستیم که گاهی کیفیت مطلوب را هم ندارند.



بیشتر سیر داستان مهم است و ویژگی‌های منحصر به فردی به او داده است. دنیای رئال برای بولانیو در اولویت قرار دارد و او وطن داستان را در زندگی مردم، در روزمرگی و در مشکلات و معضلات اجتماع می‌بیند و به‌ویژه اینکه در انتهای یک سیر و سیاحت به نتیجه خاص و ویژه‌ای می‌رسد. خواننده در این سیر و در برده‌های از زندگی شخصیت‌های حرف‌هایی نگفته را در می‌یابد که طعم شیرین آن از روایتی با انتهای بسته برایش بیشتر است. به هر حال مطلقاً نمی‌توان منکر دنیای تار و در عین حال پر رمز و راز نویسنده‌ای چون بولانیو شد. بولانیو به رغم آن نویسنده ایست که باید برای شناختش وارد دنیای شگرف ادبیات با عمق بیشتری شد.

در گفت‌وگو با محدثه احمدی مطرح شد:

## «پیدایت می‌کنم» از هارلن کوبن

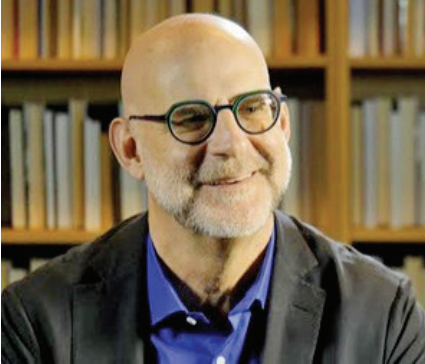
رمانی که همیشه در ذهن خواننده می‌ماند



و چندان ارزشمند تلقی نمی‌شود، اما گاهی نیز نویسنده‌ای می‌تواند طوری بنویسد که توجه مثبت هر دو طرف را جلب کند و موفق عمل کند. کوبن در همین دسته جای می‌گیرد. به گفته خودش برای انتخاب موضوع روایت‌هایش سوار تاکسی می‌شود، به شهر سر می‌زند و در میان مردم می‌چرخد. گوش می‌کند و می‌بیند و تصویرسازی می‌کند و جرقه‌ها در ذهنش زده می‌شوند. بنابراین آنچه از او می‌خوانیم، می‌تواند بریده‌ای از زندگی خودمان باشد. چیزی که غریب نیست، بعید نیست. از طرفی شیوه نگارش، لایه‌بندی معما، شخصیت‌سازی و مسیر گره‌گشایی خاص و حرفه‌ای خودش را دارد و عنصر غافلگیری را به خوبی به کار می‌بندد؛ چیزی که در ژانر مهیج و معمایی بسیار مهم است. ترکیب این دودسته از مهارت‌هاست که جایگاه خاصی به او بخشیده‌اند. زیادند نویسندگانی که درون مایه خوب و بکری برای داستانشان دارند، اما نمی‌توانند آن را درست پرورش دهند یا تکنیک‌های واژگان غنی دارند و اصول نوشتن را بلدند اما موضوع ندارند و بنابراین دیده نمی‌شوند.

بیش از یک دهه است که مقالات و ستون‌های کوبن در بسیاری از نشریات از جمله نیویورک تایمز و مجله رژه منتشر می‌شود. فعالیت‌های مستمر او در این حوزه چه نقشی در شناساندن او به مخاطبان و جایگاه امروز او ایفا می‌کند؟

کوبن سالی حداقل یک اثر آماده می‌کند و به چاپ می‌رساند. برای ماندن در حوزه کتاب باید همین‌طور عمل کرد. ما با کلمات مواجیم. آنچه از نویسنده به جا می‌ماند، متن و نوشتار است و مثل سینما یا تلویزیون، نتیجه کار بصری نیست. از این جهت شاید بتوان گفت نویسنده با چالش بیشتری برای حفظ جایگاهش در حافظه مخاطب روبه‌روست. نویسندگان خوب زیادی هستند که آثار تحسین‌برانگیزی داشته‌اند و به اوج رسیده‌اند، اما با غیبتی چند ساله و فعالیت نامنظم به راحتی جایگاه بالای خود را از دست داده‌اند. از این نمونه می‌توانم به گیلین فلین نویسنده آثار پرفروشی چون «دختر گمشده»



هارلن کوبن جوایز مختلفی را از سراسر جهان (همچون فرانسه، اسپانیا و انگلستان) دریافت کرده است. از این منظر، چه فاکتورها و المان‌هایی از او و آثارش را در کسب این جایگاه موثر می‌دانید؟

گفته می‌شود که نظر منتقدین و ارزیاب‌ها با مخاطبین عادی متفاوت است و بارها دیده شده که کتاب‌هایی که جوایز مهم و قابل توجهی می‌برند، در نگاه خواننده‌های عادی جذاب

بعد از ترجمه و انتشار چند رمان از هارلن کوبن، معمایی نویسنده مشهور آمریکایی، این بار سراغ رمان «پیدایت می‌کنم» از این نویسنده رفتید. کمی درباره این اثر، داستان و ویژگی‌هایش توضیح دهید.

این کتاب یکی از جدیدترین رمان‌های مستقل کوبن است که انتشار جهانی آن به سال گذشته برمی‌گردد و مثل دیگر آثار این نویسنده در ژانر معمایی جامی‌گیرد. داستان درباره مردی است که به جرم قتل فرزند خردسالش متهم شده و در زندان است. گرچه خود او آن شب شوم را درست به خاطر نمی‌آورد و همه چیز در ذهنش می‌هم است، اما حکم و سرنوشتش را پذیرفته و با ناامیدی و عذاب وجدان و انزوا، زمان را سبزی می‌کند. تا اینکه بعد از پنج سال از آن اتفاق، عکسی به دستش می‌رسد که می‌تواند نشانه‌ای از زنده بودن فرزندش و بی‌گناهی خودش باشد. همین انگیزه‌ای می‌شود تا برای حل این معمای عجیب تلاش کند. البته در قدم اول، باید راهی برای فرار از زندان پیدا کند و اینجاست که هیجان و تکان‌آوری داستان آغاز می‌شود. یکی از نکات مهم درباره این اثر این است که بسیاری از شخصیت‌های مهم و اثرگذار داستان، مرد هستند. چیزی که شاید کمتر در ادبیات معاصر دیده شود و حتی بسیاری از نویسندگان مرد ترجیح می‌دهند ماجرا را از زبان یا نگاه شخصیت‌های زن بیان کنند، اما کوبن این‌طور نیست و در اکثر آثارش کاراکتر اصلی مرد است که کاوش احساسات، دگرگونی‌ها، دغدغه‌ها و افکارش تجربه‌ای دلچسب و تازه برای مخاطب می‌سازد.

«پیدایت می‌کنم» را در مقایسه با دیگر آثار هارلن کوبن چطور می‌بینید؟

پیش از هر چیزی امتیاز بالایی که این کتاب از خوانندگان دریافت کرده، نشان دهنده جذابیت و مخاطب‌پسندی آن است. کوبن یکی از برجسته‌ترین و توانمندترین نویسندگان ژانر معمایی در ادبیات معاصر انگلیسی است و پس از دهه‌ها فعالیت شایسته، جایگاه ثابتی در این حوزه پیدا کرده است.



## بولانیو و اتاق‌های پر پیچ و خم داستان‌هایش

می‌زد و می‌پرسید با پرسش‌ها چه کرده‌اند. پدرم نگاهش می‌کرد، لمسش می‌کرد، خیره می‌شد به صورتش و می‌گفت هر چه که هست او را نمی‌گذشد...» بولانیو ویژگی خاص دیگری در داستان‌هایش دارد و آن هم به زعم من پیوستگی شخصیت‌ها و داستان‌های او به هم است و شاید بشود داستان نویسی او را یک شبکه از موضوعات به هم پیوسته و در عین حال مستقل دانست و من فکر می‌کنم که این سبک‌سوی از اینکه تعلیقی عجیب ایجاد می‌کند، می‌تواند به عنوان امضایی خاص به حساب بیاید. تلیفیک شخصیت‌های داستانی‌ها هم او را به نویسنده‌ای رمزآمیز تبدیل کرده است و آثارش پر از شخصیت‌هایی است که برای خواننده جدی آثار او آشنا هستند. گفتن از خود زندگی برای بولانیو با اهمیت‌تر از نتیجه ایست که تصمیم دارد در داستان‌هایش بیان کند. مسیر حرکت به سوی انتهای روایت کماکان برای او مهم‌تر از مقصد نهایی است.

تکته درخشان دیگری که همواره می‌توانیم در داستان‌های بولانیو مورد توجه قرار بدهیم روابط میان آدم‌هاست. حقایقی چون عشق، زندگی، اتفاقات غیرقابل پیش‌بینی و البته مهاجرت و دانستگی در داستان‌های او نقش پررنگی دارند. راوی‌های داستان‌های بولانیو آدم‌هایی با تجربه و محکم هستند و می‌توانند به تنهایی روایت را پیش ببرند. فلش‌بک‌های داستان نشان می‌دهد که نویسنده زمان را در دست دارد و هر زمان‌که دوست داشته باشد از حال به گذشته سفر می‌کند و خواننده را نیز در این سیر و سیاحت شریک می‌کند. آنچه که در داستان‌های کتاب گورهای گاوجران هم مثل دیگر آثار بولانیو به چشم می‌خورد آشفته‌گی و بی‌نظمی‌های ذهن شوش اوست که به زعم من در

اما مطلقاً نمی‌شود منکر قدرت او در نویسندگی شد. او مارکز را دست می‌انداخت و ایزابل آلتنه را نویسنده‌ای سطحی نویسنده می‌دانست. بولانیو نماد دومین دگرگونی مهم در ادبیات آمریکای لاتین به حساب می‌آید. دو مضمون مهم در نوشته‌های بولانیو به چشم می‌خورد. حضور پررنگ نویسندگان و شاعران در آثار او و اولین باری که فرودگاه را از نزدیک می‌دیدم سال ۱۹۶۸ بود. نوامبر یادسامر بود شاید هم اواخر اکتبر. یازده سالم بود، نمی‌دانستم مکزیک‌ام یا شیلیایی و برایم زیاد هم مهم نبود...» شاید آن اوایل، بولانیو داستان نویسی را صرفاً به خاطر احساس مسئولیت مالی‌اش نسبت به خانواده شروع کرد اما قدرت او در ایجاز کلمات و دخل و تصرف در دنیای نویسندگی و ادبیات او را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین‌های ادبیات و دنیای داستان به همه شناساند.

کتاب گورهای گاوجران مجموعه‌ای است از سه داستان بلند. داستان گورهای گاوجران، کم‌دی وحشت‌فرانسوی و سرزمین پدری. در هر سه داستان می‌توانیم شاخصه و مختصات نثر بولانیو را به خوبی ببینیم. روایت‌هایی که تجربه زیسته نویسنده را نشان می‌دهند، داستان‌هایی که چندین بعد مختلف را در بر دارند، کم‌دی پنهان در لایه‌های داستان، وطن که به شکل غیرقابل اغماضی در داستان‌هایش نهفته است و نگاه منتقدانه نویسنده به دنیای پیرامونش و البته به دنیای نویسندگی...» پدرم دیوید رانستگرگ کرد و تک‌تک زنده، پدرم مارم یازده روز در کالنتری‌ها و بیمارستان‌ها دنبال او گشتند و یک ماه بعد به خانه برگشت و تا سی‌روز بعد حتی یک کلمه هم حرف نزد. مادرم گریه می‌کرد و فریاد



مریم طباطبایی‌ها

منتقد

روبرتو بولانیو نویسنده و شاعر شیلیایی از پیشگامان موج نوی داستان نویسی آمریکای جنوبی بود. بولانیو که در سال ۱۹۵۳ در سانتیاگو به دنیا آمد، با مختصات زندگی‌ای که از سر گذراند، نماد و نشانه‌های کامل آوازی را نشان داد. پدرش راننده کامیون بود و مادرش معلم و به واسطه شغل پدرش در بسیاری از شهرهای شیلی سرگردان بودند. شاید این مشخصه به خوبی در داستان‌های بولانیو قابل روئت باشد. اولین کتابی که از بولانیو دست گرفتیم و به نظر من او را نویسنده‌ای قد‌تمدن نشان داد، «آخرین غروب‌های زمین» بود و بعد از آن ترغیب شدم تا «رایش سوم» را هم بخوانم. نثر متفاوت بولانیو در هر دو کتاب به خوبی نشان می‌داد که با نویسنده‌ای با تجربه روبه‌رو هستیم. نویسنده‌ای که از سفر، از دشواری و از فرار و تنش‌های زندگی در راستای نوشتن داستان‌هایش استفاده کرده است. کتاب «گورهای گاوجران» که توسط نشر چشمه (با ترجمه محمد جوادی) چاپ شده را شاید به واسطه همان تجربه خوشایندی که از کتاب‌های قبلی او به دست آورده بودم، خواندم. قلم مردی را دوباره خواندم که از میان ابرق‌رقت‌های آمریکای لاتین سر برآورده بود و به عنوان نسل بعدی ادبیات آمریکای لاتین شناخته شد. اگرچه ادعای متعفن بودن رئالیسم جوادویی توسط بولانیو او را در میان کشورهای انگلیسی‌زبان چندان محبوب نکرده است،